

دموکراسی و نارودیسم در چین

و.ا. لنین

مقاله سون یان سن رئیس جمهور موقت جمهوری چین، که ما آن را در روزنامه سوسیالیستی بروکسل "Le Peuple" مطالعه کرده‌ایم. برای ما روسها فوق‌العاده جالب توجه است.

ضرب‌المثل معروفی هست که می‌گوید: از کنار گود بهتر می‌توان دید. و سون یان سن یکی از جالبترین "کنار گودنشین" هاست؛ زیرا با وجود تحصیلات اروپایی خود، چنین به نظر می‌رسد که درباره روسیه هیچ چیز نمی‌داند؛ و اکنون این سخنگوی روشنفکر دموکراسی مبارز هجو و پیروزمند چین، که به جمهوری دست یافته است، مسائلی را مطرح می‌کند که صرفاً روسی است. او که یک دموکرات مترقی چینی است، درست نظیر یک نفر روس بحث می‌کند. شباهت او به یک نارودنیک روسی آنقدر زیاد است که آدم فکر می‌کند ایده‌های بنیادی و بسیاری از تجلیات فردی آن دو کاملاً یکی است.

از کنار گود بهتر می‌توان، پلاتفرم دموکراسی کبیر چین - زیرا مقوله سون یان سن چنین پلاتفرمی است - ما را مجبور می‌کند و فرصت مناسبی در اختیار ما قرار می‌دهد تا بار دیگر، در پرتو وقایع نوین جهانی، به بررسی رابطه بین دموکراسی و نارودیسم، در انقلاب‌های بورژوایی جدید آسیا بپردازیم. این یکی از جدی‌ترین مسائلی است که، در عصر انقلابی که از سال 1905 آغاز شد، مبتلا به روسیه است و این مسئله نه فقط مبتلا به روسیه، بلکه همان طور که از پلاتفرم رئیس جمهور موقت جمهوری چین استنباط می‌شود، و بخصوص هرگاه این پلاتفرم با پیشرفت‌های انقلابی روسیه، ترکیه، ایران، و چین مقایسه شود، مبتلا به تمام آسیاست. روسیه از جهات بسیار و از جهات بسیار اساسی، بی‌شک کشوری آسیایی است و مهمتر از آن، یکی از جاهلترین، قرون وسطایی‌ترین، و با شرمندگی باید گفت، عقب مانده‌ترین کشور های آسیایی است.

دموکراسی بورژوایی روسیه که با نیای دور و تنها نیای خود هر تزن نجیب‌زاده شروع کرد و با نمایندگان توده‌ای، اعضای اتحادیه دهقانی 1905 و وکلای ترو دوویک خود برای سه دوره نخستین 12-1906 دوما ادامه داد، رنگ و بویی نارودنیک داشته است. اکنون ما می‌بینیم که دموکراسی بورژوایی چین نیز همان رنگ و بوی نارودنیک را دارد. پس سون یان سن را نمونه قرار می‌دهیم تا ببینیم "اهمیت اجتماعی" ایده‌های مولود جنیش انقلابی هر چه عمیقتر شونده صدها و صدها میلیون مردمی که اکنون می‌روند تا جذب جریان تمدن جهانی سرمایه‌داری شوند، در چیست.

هر سطر پلاتفرم سون یان سن از روح دموکراسی صادقانه و مبارزه جویانه اشباع است. پلاتفرم نشان‌دهنده درک کامل نارسایی انقلاب "نژادی" است. بدون یک ذره بی‌تفاوتی نسبت به مسائل سیاسی، یا حتی بدون یک ذره کم بها دادن به آزادی سیاسی، یا حتی بدون اینکه ایده "اصلاح اجتماعی" چینی، اصلاحات قانون اساسی چینی و نظایر آن بتوانند با استبداد چینی سازگار شوند. پلاتفرم برای دموکراسی کامل قد علم کرده است و خواهان جمهوری است؛ صریحاً مسئله وضع توده‌ها و مبارزه توده‌ای را مطرح می‌کند؛ همدردی پرشور خود را با زحمتکش‌ان و استثمار شونده‌گان و ایمان خود را به حقانیت آنها و نیروی آنها بیان می‌کند.

در برابر ما ایدئولوژی واقعاً بزرگ ملت واقعاً بزرگی قرار دارد که می‌تواند نه فقط برای بردگی چند صد ساله خود سوگواری کند و آرزوی آزادی و برابری را در سر بیوراند، بلکه می‌تواند با ستمگران چند صد ساله چینی مبارزه کند.

طبعاً لازم می‌آید که رئیس جمهور موقت جمهوری جاهل، بیحرکت و آسیایی چین را با رؤسای جمهوری جمهوریهای رنگارنگ اروپا و آمریکا، یعنی با رؤسای جمهور کشورهایی که دارای فرهنگ پیشرفته‌ای هستند، مقایسه کنیم. رؤسای جمهور آن جمهوریها یکسره سوداگر، کارگزار و یا بازیچه دست بورژوازی‌ای هستند که تا مغز استخوان فاسد است و از فرق سر تا سر انگشت به لجن و خون آلوده است نه به خون پادشاهان و امپراطورها، بلکه به خون کارگران اعتصابی‌ای که به نام ترقی و تمدن تیرباران شده‌اند. رؤسای جمهور آن کشورها نمایندگان بورژوازی هستند که مدتهاست از تمام آرمانهای جوانی خود دست شسته است، بورژوازی‌ای که خود را به فحشا کشانده است و جسم و روح خود را به میلیونرها، میلیاردرها، فنودالهایی که بورژوا شده‌اند و نظایر آنان فروخته است.

در اینجا رئیس جمهور موقت آسیایی، دموکراتی انقلابی است که سرشار از شرافت و قهرمانی آن طبقه‌ای است که در حال صعود است و نه زوال، طبقه‌ای که از آینده نمی‌ترسد، بلکه به آن ایمان دارد و فداکارانه در راه آن پیکار می‌کند، طبقه‌ای که از گذشته متنفر است و می‌داند چگونه جسم بیجان و متعفن این گذشته را، که مایه اختناق تمام زنده‌هاست، ب دور افکند و برای حفظ امتیازات خود به حراست و اعاده گذشته متشبث نمی‌شود.

پس چه شد؟ آیا این بدان معنی نیست که غرب ماتریالیست رو به زوال است و پرتو روشنایی فقط از شرق مذهبی و عرفانی می‌تابد؟ نه، اتفاقاً برعکس است. این بدان معنی است که شرق قطعاً به جاده غرب پا گذاشته است و از این به بعد صدها و صدها میلیون انسان جدید، در مبارزه به خاطر آرمانهایی که غرب در راه آنها جان کند، شرکت می‌جویند. بورژوازی غرب که دیگر گورکن آن - پرولتاریا - در برابرش ایستاده است رو به زوال نهاده است. اما در آسیا هنوز بورژوازی‌ای هست که می‌تواند دموکراسی صادقانه و مبارزه‌جو و پیگیر را اقامه کند، بورژوازی‌ای که شایسته است تا رفیق ارزشمند مردان بزرگ عصر روشنگری فرانسه و رهبران بزرگ او آخر سده هجدهم باشد.

نماینده اصلی و یا تکیه‌گاه اصلی اجتماعی این بورژوازی آسیایی که هنوز می‌تواند از انجام امری که از لحاظ تاریخی مترقی است پشتیبانی کند دهقان است. و در کنار او بورژوازی لیبرال قرار دارد که رهبران، مردانی نظیر یوانگ شی‌کای، بیش از هر چیز استعداد خیانت دارند: آنها دیروز از خاقان می‌ترسیدند و در برابرش چاپلوسانه فروتنی از خود نشان می‌دادند. سپس وقتی که قدرت را دیدند، وقتی که پیروزی دموکراسی انقلابی را احساس کردند، به خاقان خیانت کردند؛ و فردا با زد و بند با یک خاقان "مشروطه‌خواه" جدید یا قدیمی به دموکراتها خیانت خواهند کرد.

بدون شور و هیجانی عالی و صادقانه دموکراتیک، که آتش شوق را در دل توده‌های زحمتکش می‌افروزد و آنان را به کارهای معجزه‌آسایی وامی‌دارد، و این همه در سطر پلاتفرم سون یات سن به چشم می‌خورد، آزادی واقعی ملت چین از بردگی چند صد ساله محال می‌بود.

ولي نارودنيك چيني اين ايدئولوژي دموكراسي مبارزهجو را، نخست، با آرزوهاي سوسياليستي، يا اميد به اينكه چين از راه سرمايهداري احتراز خواهد كرد و از سرمايهداري جلوگيري خواهد كرد به هم مي‌آمزد و در ثاني با برنامهريزي و دفاع از اصلاحات ارضي اساسي. همين دو گرايش ايدئولوژيكي - سياسي اخير عنصر را تشكيل مي‌دهند كه ناروديسم را مي‌سازد - ناروديسم در معنای اخص كلمه، يعني همچون چيزي جدا از دموكراسي، همچون تكمله‌اي بر دموكراسي.

منشاء و اهميت اين جريانه چيست و چگونه است؟

دموكراسي چين بدون غلبان معنوي و انقلابي توده‌ها نمي‌توانست نظام كهن را در چين سرنگون كند و جمهوري را مستقر كند. چنين غلباني متضمن و مولد صميمانه‌تري غمخواريه‌ها نسبت به وضع توده‌هاي زحمتكش و آتشنين‌ترين كينه‌ها نسبت به ستمگران و استثمارگران آنهاست. اما در اروپا و آمريكا - كه چيني‌هاي پيشرو، و تمام چيني‌هايي كه آرمانهاي آزاديبخش خود را از آنجا گرفته‌اند - ديگر وظيفه فوري خلاص شدن از بورژوازي است، يعني نوبت سوسياليسم فرا رسیده است. حسن نظر دموكراتهاي چيني نسبت به سوسياليسم و سوسياليسم ذهني آنها از اينجا ناشی مي‌شود.

آنها ذهناً سوسياليست‌اند، زيرا با ستمگري و استثمار توده‌ها مخالفند. اما شرايط عيني چين، كه كشوري عقب مانده، كشاورزي و نيمه فئودالي است، تنها يك شكل خاص تاريخاً متمايز ستمگري و استثمار، يعني فئوداليسم را در دستور روز زندگي ملت تقريباً پانصد ميليوني، قرار مي‌دهد. فئوداليسم بر سيادت كشاورزي و اقتصاد طبيعي استوار بود؛ منشأ استثمار فئودالي دهقان چيني وابستگي اينچناني يا آنچناني او به زمين بود؛ فئودالها، چه به صورت جمعي و چه جدا جدا، به همراه خاقاني كه در رأس كل سيستم قرار داشت، نمايندگان سياسي اين استثمار بودند.

و اينك معلوم مي‌شود كه در عمل، از اندیشه‌ها و برنامه‌هاي ذهني سوسياليستي اين دموكرات چيني فقط برنامه تغيير تمام بنيادهاي حقيقي اموال غير منقول؛ فقط برنامه امحاء استثمار فئودالي به دست مي‌آيد.

ماهيت نارودنيكي سون يات سن و برنامه مترقي، مبارزهجويانه و انقلابي اصلاحات ارضي بورژوا دموكراتيک و تئوري شبه سوسياليستي او در اين است.

هر گاه اين تئوري را از نظر اصول بررسي كنيم، مي‌بينيم كه اين تئوري ارتجاعي "سوسياليستي" خرده بورژوازي است. زيرا آرزوي اينكه مي‌توان در چين از سرمايهداري "پيشگيري كرد" و اينكه در پرتو عقب ماندگي چين "انقلاب اجتماعي" در آنجا آسانتر صورت مي‌گيرد و چيزهايي نظير آن، كاملاً ارتجاعي اس. و خود سون يات سن با ساده‌لوشي بيمانند و مي‌توان گفت بكري، با پذيرش آنچه كه واقعييت بر او تحميل مي‌كند تئوري ارتجاعي نارودنيكي خود را در هم مي‌ريزد، يعني با پذيرش اينكه: "چين در آستانه ترقي صنعتي" (يعني سرمايهداري) "عظيمي قرار دارد، اينكه در چين "بازرگاني" (يعني سرمايهداري) "به مقياس شگرفي دامنه خواهد يافت"، اينكه "ما پس از پنجاه سال شانگهاي‌هاي بسياري خواهيم داشت"، يعني شهرهاي چند ميليوني، يعني مراکز ثروت و غناي سرمايهداري و احتياج و فقر پرولتري.

اینک چنین سئوالی مطرح می‌شود - و لب مطلب در این است. جالبترین نکته‌ای که غالباً مارکسیسم کاذب لیبرال بی‌برگ و بار و عقیم در برابر آن وامی‌ماند در این است - سئوال چنین مطرح می‌شود که آیا سون یات سن بر اساس تئوری اقتصادی ارتجاعی خود واقعاً از برنامه ارضی ارتجاعی دفاع می‌کند؟

واقعیت امر این است که دفاع نمی‌کند. دیالکتیک روابط اجتماعی چین آشکارا خود را در این واقعیت نشان می‌دهد که دموکراتهای چینی که صادقانه با سوسیالیسم در اروپا موافقت، آن را به تئوری ارتجاعی مبدل کرده‌اند و بر اساس این تئوری ارتجاعی "پیشگیری" از سرمایه‌داری، از برنامه ارضی صرفاً سرمایه‌داری و بغایت سرمایه‌داری پشتیبانی می‌کنند!

واقعاً هم "انقلاب اقتصادی" که سون یات سن با آن طمطراق و ابهام در آغاز مقاله خود از آن صحبت می‌کند به چه چیزی منجر می‌شود؟

به پرداخت اجاره زمین به دولت، یعنی به ملی کردن زمین از طریق یک نوع مالیات واحدی به شیوه هنری جورج منجر می‌شود. در "انقلاب اقتصادی" که سون یات سن پیشنهاد و تبلیغ می‌کند، مطلقاً جز این هیچ چیز واقعی دیگری وجود ندارد.

تفاوت ارزش زمین، در نواحی دور افتاده روستایی و در شانگهای، تفاوت نرخ در اجاره است. ارزش زمین، اجاره زمینی است که به سرمایه تبدیل شده است. "ارزش افزوده" زمین، به "مالکیت مردم" درآمدن به معنی انتقال اجاره، یعنی مالکیت زمین به دولت است، یا به عبارت دیگر به معنی ملی کردن است.

آیا یک چنین اصلاحی در چارچوب سرمایه‌داری ممکن است؟ نه تنها ممکن است، بلکه نابترین، نامتناقض‌ترین، و تا حد امکان، کاملترین شکل سرمایه‌داری است. مارکس در "فقط فلسفه" به این مطلب اشاره کرد، در جلد سوم "سرمایه" مفصلاً آن را اثبات کرد و در مباحثه با رودبرتوس در "تئوریهای ارزش اضافی" با وضوح خاصی به تکمیل آن پرداخت.

ملی کردن زمین امکان می‌دهد که اجاره مطلق از بین برود و فقط اجاره متغیر باقی بماند. بر طبق تئوری مارکس ملی کردن زمین یعنی مرتفع کردن هر چه بیشتر انحصارهای قرون وسطایی و روابط قرون وسطایی کشاورزی، آزادی هر چه بیشتر معاملات در بازرگانی زمین، سهولت هر چه بیشتر در تطبیق کشاورزی با بازار است. شوخی تاریخ در این است که نارودیسیم به نام "مبارزه با سرمایه‌داری" در کشاورزی از چنان برنامه ارضی‌ای پشتیبانی می‌کند که اجرای کامل آن به معنای تکامل هر چه سریعتر سرمایه‌داری در کشاورزی است.

کدام ضرورت اقتصادی انتشار پیشروترین برنامه‌ای بورژوا - دموکراتیک در مورد زمین را در یکی از عقب مانده‌ترین کشورهای دهقانی آسیا ایجاد کرده است؟ ضرورت تخریب فئودالیسم در تمام اشکال و مظاهر آن.

چین، هر چه بیشتر از اروپا و ژاپن عقب می‌ماند به همان نسبت تجزیه و انحطاط ملی، بیشتر آن را تهدید می‌کرد. و فقط قهرمانی توده‌های انقلابی توانست چین را "از نو بسازد"؛ قهرمانی‌ای که

توانست در قلمرو سیاست جمهوری چین را بیافریند و در قلمرو کشاورزی، از طریق ملی کردن زمین، به پیشرفت سرمایه‌داری سرعت هر چه بیشتری ببخشد.

اما اینکه چنین موقعیتی حاصل خواهد شد یا نه و تا چه اندازه‌ای حاصل می‌شود، مسئله‌ای دیگر است. کشورهای مختلف در انقلاب بورژوازی خود به مدارج گوناگونی از دموکراسی سیاسی و کشاورزی، در متنوع‌ترین ترکیبات آنها، دست یافتند. اوضاع بین‌المللی و تناسب نیروهای اجتماعی چین این مسئله را حل خواهد کرد. خاقان لاید فئودالها و بوروکراسی و روحانیون چینی را متحد خواهد کرد و احیاء رژیم گذشته را تدارک خواهد دید و یوانگ شی کای نماینده بورژوازی‌ای که تازه توانسته است از لیبرال سلطنت طلب به لیبرال جمهوریخواه مبدل شود (حال برای چه مدتی خدا می‌داند) سیاست کجدار و مریز بین سلطنت و انقلاب را دنبال خواهد کرد. دموکراسی بورژوازی انقلابی که سون یات سن نماینده آن است، بدرستی راههای "تجدد" چین را در تمایل هر چه بیشتر فعالیت‌های مبتکرانه، قاطعیت و شهامت توده‌های دهقانی در امر اصلاحات سیاسی و ارضی، جستجو می‌کند.

بالاخره، چون بر تعداد شانگهای‌های چین افزوده خواهد شد پرولتاریای چین نیز افزایش خواهد یافت. احتمالاً این پرولتاریا، این یا آن حزب سوسیال دموکرات کارگری چین را ایجاد خواهد کرد و در عین حال که از اوتوپیا‌های خرده بورژوازی و نظرات ارتجاعی سون یات سن انتقاد می‌کند، مطمئناً در برگزیدن، دفاع کردن و تکامل بخشیدن به هسته انقلابی دموکراتیک برنامه سیاسی و ارضی او دقت خواهد کرد.

روزنامه "نیفسکایا زونیردا"، شماره 17، 15 ژوئیه 1912.

امضاء و. ل. ایلین